

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی اشکال اول محقق نراقی (ره) و جواب امام (رض)

عرض کردیم که محقق نراقی (قده) در استدلال به آیه شریفه «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» چهار اشکال دارند. اشکال اول را بیان کردیم و جواب امام (رض) به آن را هم ذکر کردیم. از آنجا که شاید اشکال اول مهمترین اشکال مرحوم نراقی (ره) باشد، مناسب است مقداری بیشتر در این اشکال تأمل کنیم. خلاصه اشکال اول این بود که با توجه به اینکه این آیه در سوره مائده است و سوره مائده آخرین سوره است، ما احتمال قوی می دهیم که مراد از عقود، آن عقودی بوده که در دوران گذشته بین مردم بوده یا بین خدا و مردم بوده و قبلاً خداوند اینها را ذکر کرده بوده است.

لذا اشکال ایشان این است که ما نمی توانیم از عقود، يك معنای عامی را بدست بیاوریم. وقتی چیزی که «**يُظَنُّ أَنَّهَا الْقَرِينَةُ**» موجود است، یا چیزی که «**يُصْلَحُ لِلْقَرِينَةِ**» هست، مسبوق بودن این آیه به عقودی که قبلاً بوده و وفای به آنها لازم هم بوده، این مسبوق به این عقود است و آنها صلاحیت دارند که قرینه باشند بر اینکه این «**العقود**» در اینجا معنای عام ندارد.

امام (رض) در جواب فرمودند ما قبول نداریم که هر چیزی که مسبوق باشد، صلاحیت برای قرینیت داشته باشد، بلکه فرمودند آن چیزی می تواند قرینه باشد که «**على نحو يتكل عليه العقلا**» باشد؛ یعنی اگر يك چیزی باشد که قابلیت این را داشته باشد که عقلا بر آن اعتماد کنند، این مانعی ندارد.

و در ما نحن فيه بخاطر این که بیست سال از اسلام گذشته و در روزهای آخر و پایانی وحی، خداوند متعال می فرماید «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**»، این عقودی را که شما می خواهید بگویید صلاحیت برای قرینیت دارد، یکی از آنها مثلاً سال اول بوده، چند تایی آنها سال سوم بوده، چند تا سال پنجم بوده، خلاصه در سنین طولانی بوده، این طور نیست که عقلا بر این اعتماد کنند. لذا چون چنین است که «**لا يتكل عليها العقلا**»، فرمودند این صلاحیت برای قرینیت ندارد.

نقد استاد بر جواب امام (ره)

حالا اینجا يك مقدار تأمل کنیم که آیا این فرمایش امام (ره) قابل ایراد و مناقشه هست یا خیر؟ در باب قرینه، ما سه نوع قرینه داریم؛

اول: آنکه مسلماً قرینیت دارد، مثل «**رَأَيْتَ أَشَدَّ يَرْمِي**»، که «**یرمی**» قرینیت دارد و هیچ تردیدی هم در آن نداریم.

دوم: آنکه ظن به قرینیت آن داریم؛ مثل اینکه متکلم يك كلامی را گفته و مثلاً يك قرینه حالیه هم دارد، قرینه حالیه، از قرائن مظنونه است، غالباً ظن به این داریم که شارع یا متکلم این را قرینه قرار داده است.

سوم: چیزی که «یصلح للقرینة» است، و لو ما ظن به این نداریم که متکلم قرینه قرار داده است، اما یصلح و یكون قابلاً للقرینة.

نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم این است که آیا در همین فرض سوم (یصلح للقرینة) هم باید بگوییم یقین داریم که عقلا بر چنین موردی اعتماد می‌کنند؛ «علی نحو یتکل علیها العقل» یا اصلاً «علی نحو یتکل علیها العقل» لازم ندارد، بلکه محقق نراقی(ره) و امثال ایشان می‌خواهند بگویند اگر يك ظهوری بود و چیزی که از آن بوی قرینیت می‌آید موجود بود، گرچه نمی‌دانیم اصلاً عقلا بر آن اعتماد می‌کنند یا نه، ولی خود همین صلاحیتش، تمام الموضوع است، خواه عقلا بر آن اعتماد کنند یا نکنند. مثلاً يك متکلمی كلامی را ذکر، فرض کنید این متکلم يك روش و برنامه خاصی دارد، ما طبق آن برنامه مخصوص او، می‌گوییم بعید نیست این قرینه بر آن کلامش باشد، که اصلاً عقلا به آن اعتنایی هم نمی‌کنند، اما در این متکلم خاص، در حکم «یصلح للقرینة» است.

بنابراین؛ ما در دفاع از محقق نراقی(ره) عرض می‌کنیم آنچه که مانع از ظهور است؛ «مجرد كون اللفظ صالحاً للقرینة» است، متکلم بتواند از آن بعنوان قرینه استفاده کند، و لزومی ندارد که «علی نحو یتکل علیها العقل» باشد.

يك كلمه‌ای متکلم گفته، قابلیت این را دارد، یعنی اگر واقعاً متکلم اعتماد بر این کرده باشد، قابلیت این را دارد که قرینه باشد، اما الان نه علم به آن داریم و نه ظن به آن داریم. بنابراین می‌شود از محقق نراقی(ره) این دفاع را بیان کرد که این «علی نحو صالح للقرینة» مطلق است و لازم نیست که «علی نحو یتکل علیها العقل» باشد. پس این اشکال مرحوم نراقی(رض) در اینجا باقی می‌ماند.

بحث اخلاقی: ویژگیهای قبض و بسط الهی (بخش دوم)

روایتی در باب الابتلاء والاختبار کافی، در کتاب توحید وارد شده است. روایت این است «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّبَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ مَا مِنْ قَبْضٍ وَلَا بَسْطٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهِ مَشِيئَةٌ وَقَضَاءٌ وَ اِبْتِلَاءٌ». سند روایت را در جلسه اصول بررسی کردیم.

روایاتی داریم که هر کاری می‌خواهد انجام شود، ظاهراً در آن مشیّت و قضاء و قدر وجود دارد. مرحوم علامه طباطبایی(قده) يك نکته علمی و فلسفی دارند. ایشان می‌فرماید در تمام افعال اختیاری، چهار عنوان هست؛ «مشیت»، «اراده»، «تقدیر»، «قضاء». می‌گویند «مشیت» و «اراده»، بعد از علم و قبل از عمل است، و در هر فعل اختیاری، مشیت هست، اراده هم هست.

غالباً گمان می‌کنیم که بین «مشیت» و «اراده» فرقی وجود ندارد. لکن فرموده‌اند اگر از حیث ارتباط به فاعل حساب کنیم، عنوان «مشیت» را دارد، اگر از حیث ارتباط به فعل حساب کنیم، عنوان «اراده» را دارد. در «تقدیر» فرموده‌اند؛ تعیین مقدار فعل از حیث تعلق مشیت است، که این فعل چه مقدار، به چه شکلی و به چه مقدار باشد. و قضاء؛ «هو الحكم الاخير الذي لا واسطة بينه وبين الفعل»، قضاء همان إبرام و انجام است، همان مرحله آخری که پشت سر آن فعل واقع می‌شود.

برای تبیین این مراحل أربعه، مثالی هم زده‌اند؛ که اگر آتشی را نزدیک پنبه بیاوریم، همین که آتش مقتضی إحراق است، این

«مَشِيَّت» است. اینکه آتش را نزدیک پنبه می‌آوریم، این «اراده» احراق است. اینکه شکل قطن چطور باشد و کیفیت قرب به قطن چطور باشد، اینها «تقدیر» است، و خود احراق، مرحله «قضاء» است. این فرق معانی اینهاست، که البته چندان مهم نیست.

در این روایت، امام صادق(ع) می‌فرماید «مَا مِنْ قَبْضٍ وَلَا بَسْطٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهِ مَشِيَّةٌ وَ قَضَاءٌ وَ ابْتِلَاءٌ»؛ هیچ قبض و بسطی در عالم نیست، روی این خیلی فکر کنید، این خیلی عنوان عامی است، مربوط به جسم انسان می‌شود، جسم انسان قبض و بسط دارد، يك وقت انسان خوشحال است، يك وقت انسان ناراحت است، يك وقت غمگین است، يك وقت خیلی سر حال است، يك وقت مریض است، يك وقت سالم است، اینها همه می‌شود قبض و بسط جسم.

يك وقت دوران جوانی است، يك وقت دوران كهولت و پیری است، قبض و بسط جسم انسان زیاد است. حالا من بعضی از آنها را اشاره کردم. یا در رابطه با مسائل علمی؛ انسان يك روز چیزی را می‌فهمد، يك روز خوب می‌فهمد، يك روز حال و حوصله درس و بحث را دارد، و يك زمانی اینطور نیست. یا نسبت به بعضی از علوم؛ که بعضی از آنها در اختیار اوست و بعضی از علوم در اختیارش نیست.

در رابطه با حالات معنوی؛ در حالات معنوی هم قبض و بسط است، يك وقت انسان موفق است و همیشه اول وقت نماز می‌خواند، تا جایی که حالت عادی و طبیعی او می‌شود، موفق به جماعت است، موفق به حضور در مسجد است، موفق به قرائت قرآن و نوافل است.

يك وقت هم پیش می‌آید اصلاً توفیق اینکه نماز درست هم بخواند ندارد، صبح بلند می‌شود می‌بیند به هیچ وجه حال خواندن نماز را ندارد، این حالت قبض است. يك وقت انسان موفق به نماز شب می‌شود، يك وقت موفق به نماز شب نمی‌شود. همه اینها می‌شود قبض و بسط. همینطور در امور اجتماعی؛ يك وقت انسان اعتبار دارد، يك وقت اعتبار ندارد، يك وقت احترامش می‌کنند ي كوقت احترامش نمی‌کنند، گاهی نفوذ کلمه دارد و گاهی ندارد.

در فقر و گرسنگی و تنگدستی و ثروت هم همینطور است؛ آن فقیر از این نظر برای او قبض است، از نظر آن کسی که ثروت دارد برای او بسط است. يك نکته مهم را عرض کنم؛ این قبض و بسطها، دقیق تنظیم شده است. شما کسی را پیدا نمی‌کنید که ثروت فراوان، علم فراوان، خوشی فراوان، حالات معنوی فراوان، یعنی يك نفر که بسط کامل در اختیار او باشد. از آن طرف، يك نفر هم پیدا نمی‌کنید که قبض کامل داشته باشد.

این حالات را خداوند تبارك و تعالی خیلی عادلانه و دقیق تقسیم کرده است. ممکن است کسی ثروت داشته باشد، از نظر مالی هیچ غصه‌ای نداشته باشد، اما ممکن است در تمام عمرش يك بار هم موفق به نماز جماعت نشود، يك بار هم موفق به نماز اول وقت نشود، يك بار هم موفق به يك شكر خدا نشود.

یعنی حتی در مسأله حمد و شكر و تسبیح خدا، حالات قبض و بسط است. اینها تقسیم شده است. پس آنچه که در این روایت هست این است که؛ اولاً انسان بفهمد که اینها مشیت و قضاء الهی است، که برای اینکه شبهه جبر هم پیش نیاید، مشیت و قضای الهی به این است که در آن راهی که مشیت انسان هم تعلق می‌گیرد، مشیت خدا از اول قرار گرفته است؛ یعنی مشیت انسان در آن منتفی نیست، انسان می‌تواند بسط را گسترش دهد، می‌تواند بسط را کم کند، می‌تواند قبض را گسترش دهد، اگر هم گسترش داد، از اول مشیت خدا بر همین بوده، چون می‌دانسته این انسان این کار را انجام می‌دهد.

یعنی اینطور نیست که بگوییم حالا يك چیزی را خدا معین کرده، ما حالا می‌خواهیم خلاف آن را انجام دهیم، بلکه خدا از اول

می‌داند این انسان تلاش می‌کند، رفته رفته بسط معنوی او بیشتر می‌شود، معلوم می‌شود مشیت خدا هم همین بوده است. بلی آن طرف قضیه هم ممکن است که خداوند بخاطر مصلحتی مانع شود. اما این بمعنای جبر نیست. سلب توفیق، بمعنای جبر نیست.

حالا این بُعد مسأله جبر و اختیار، يك بُعد خیلی دقیقی است که باید در جای خودش بیشتر بحث کنیم، اما آنچه که بعنوان يك تذکر اخلاقی در درجه اول برای خودم و برای شما می‌خواهم عرض کنم؛ اولاً بدانیم این قبض و بسط عمومیت دارد، در همه ابعاد است، در همه انسانهاست، همه حالات؛ حالات علمی، حالات روحی و جسمی و اجتماعی و همه چیز. ثانیاً توجه داشته باشیم که خیلی از ما غافل هستیم، يك شب توفیق پیدا می‌کنیم نماز شب می‌خوانیم، می‌گوییم معلوم می‌شود ما آدم خوبی هستیم، بلا فاصله آن مشیت الهی را فراموش می‌کنیم و آن را به خودمان مستند می‌کنیم.

و حال آنکه آن شب وظیفه شکر ما بیشتر می‌شود، باید بگوییم خدا چقدر منت گذاشت، من که قابل و لایق نیستم، من که اصلاً ارزش ندارم در حریم خدا بیایم، شب، حریم خداست، به من اجازه داده که بلند شوم و دو رکعت نماز بخوانم. انسان باید اینطور برخورد کند. حالا وای به حال آن کسی که می‌خواهد بلند شود نماز بخواند، طوری کند که زنش هم بفهمد، بچه‌اش هم بفهمد، چراغها را هم روشن کند، سر و صدا کند، توجیه‌اش هم این باشد که من دلم می‌خواهد اینها هم از من تبعیت کنند. ما در کلیات باید واقعاً نسبت به خانواده دقت داشته باشیم.

اصل این که نماز را بخواند، اصل این که نوافل را انجام دهند، اما الان خودم می‌خواهم نافله‌ای را نیمه شب بخوانم، بچه را بیدار کنیم که تو هم بلند شو بخوان، اصلاً این کار جایز نیست، مگر اینکه خود او از انسان بخواهد که بیدارش کند و إلاً ابتدائاً جایز نیست. حتی برخی می‌گویند معلوم نیست أدله ولایت پدر، این قدر ولایت را شامل شود. حالا من بعضی از نکات را می‌گویم، این روایت خیلی حرف و نکته دارد. اولاً بدانیم این مشیت و قضای الهی هم هست و با مشیت خودمان هم منافات ندارد؛ یعنی همین مقدار را هم خدا می‌توانست مانع شود و نگذارد انجام دهیم و بلکه می‌توانست اسباب توفیق را برای ما بیشتر کند.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» و نیز خدا هیچ فعلی را اراده نمی‌کند، مگر این که خود عبد هم بخواهد آن را اراده کند، و مثلاً کار خوب را انجام دهد. اما آنچه که مهم است، مسأله ابتلاء و امتحان است. خداوند متعال، انسان عالم را يك طور امتحان می‌کند، انسان جاهل را به نحو دیگر امتحان می‌کند. بانحاء مختلف هم امتحان می‌کند. اولین مرحله امتحانش این است که بعد از اینکه ما عالم شدیم، چه مقدار عامل می‌شویم!! هر سال که ما درس می‌خوانیم، آیا عمل ما بیشتر می‌شود یا خیر؟ آیا توجه و دلسوزی ما برای دین مردم بیشتر می‌شود یا نه؟

خدا از آدم جاهل انتظار ندارد که به فکر دین مردم باشد، جاهل، جاهل است، مثل جماد می‌ماند، از او توقعی ندارد، فقط يك سری تکالیف الزامی ظاهری را انجام می‌دهد. ما هر روز که درس می‌خوانیم، امتحان ما شدیدتر می‌شود، دایره امتحان ما گسترده‌تر می‌شود، توقع خداوند از ما بیشتر می‌شود. ما الان که درس می‌خوانیم، ببینیم بیشتر به چه فکری هستیم! به فکر این هستیم که آینده چه می‌شود، آینده در شهر خودمان چه اعتباری داریم، آینده چه موقعیتی داریم؟ يك نگاهی به خودمان کنیم، ببینیم آیا واقعاً کدامیک از اینها تا کنون در ذهن ما آمده است؟ مسئولیت خیلی بیشتر می‌شود.

آیا آن روزی که باید این آبروی علمی خودمان را برای حفظ اسلام بگذاریم، حاضر هستیم از آبروی خود هزینه کنیم یا اینکه می‌خواهیم درس بخوانیم اعتبار پیدا کنیم تا مردم به ما توجه کنند، چشم‌ها به ما توجه پیدا کنند. آیا اینها ذهن ما را اشغال کرده است! واقعاً بنشینیم قبض و بسطهای خودمان را بررسی کنیم، آنجایی که قبض است؛ و خدا مال در اختیار ما قرار نداده، باز امتحان می‌شویم.

حتی در جایی که حاضر نیستند بعنوان يك امام جماعت از ما استفاده کنند، مثلاً رفتیم در يك مسجدی که هزار نفر هم هستند،

اما هیچکس به ما نگفت بفرمایید نماز جماعت بخوانید. آیا واقعاً اینقدر قدرت داریم که در نفس خودمان اصلاً به این موضوع فکر نکنیم که چرا مردم به من توجه نکردند؟! خیلی مشکل است! به این زودی حاصل نمی‌شود. تمام اینها مراحل قبض است. نکند که يك روز توجه‌تان کنار رود.

این ذکر را با خودمان زیاد بگوییم «**الهی لا تترك وجهك عني**»، تا از امتحان خوب بیرون بیاییم. بر حسب نقلی که وجود دارد؛ يك روز امیرالمؤمنین(ع) فرمود: نه تنها مردم به من سلام نمی‌کنند، بلکه سلام می‌کنم جواب مرا نمی‌دهند، ولی آیا امیرالمؤمنین(ع) چه شد؟ از این قبض‌ها به چه نحوی استفاده کرد؟ ما باید قبض و بسط خدا را در زندگی خود ببینیم و دنبال کنیم و بداییم که کنار همه آنها امتحان خداست. خداوند إن شاء الله ما را متوجه کند. آمین ربّ العالمین.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.